

حضرت
مہدی (ع)

و معجزات

از: عبدالامیر فولادزادہ

سری زندگینامہ حضرت مہدی (ع) ۵

سری زندگینامہ حضرت مہدی (ع)

۵

حضرت مہدی (ع)

و معجزات

اثر: عبدالامیر فولادزادہ

مشخصات کتاب



نام کتاب : مهدی (ع) و معجزات

نویسنده : عبدالامیر فولادزاده

حروفچینی : تایپ علمی

ناشر : مرکز انتشارات علمی - تهران

تیراژ : ۲۰۰۰ نسخه

چاپ : چاپخانه احمدی

صحافی : صحافی طاهری

نوبت چاپ : اول

حق طبع : برای ناشر محفوظ است



حضرت مهدی^ع

وَإِنِّي أَخْرَجُ جِبْنَ أَخْرَجُ
وَلَا بَيْعَةَ لِأَحْسِدِ مِنْ
الطَّوْأَغِبِ فِي عُنْفِي

و من بیا خواهم خاست

در حالیکه بیان بچکیت از کردن نشان برکردم

نیست . شماره ۱ - ج ۵۲ - چاپ جدید

مقدمه مؤلف

به نام نامی آنکس که دینم نعمت اوست .
هر چه زمان پیشتر می رود و به تمدن بزرگ تر
می رسیم حلقه فساد جای بیشتری را فرامی گیرد ، بر
وسعت و پهناوری تاریکی افزوده می گردد و خلاصه
دامنه های بدبختی روز بروز ، ساعت به ساعت بلندتر
می شود .

هیئات ، هیئات از این همه غوغای مرقمان
هوایی ، آهوان صحرائی و ماهیان دریایی .
هیئات ، هیئات ، از این همه صدای ضعیفان
و مستمندان و بیچارگان این زمین .
جیقۀ اسارت بر سر هر جامعه ای گذاشته شده
است و مردم به آن می نازند و می بالند و ادعای

پیشرفت و صعود بسوی آسمانها و کهکشانشانها و کرات و
اقمار و . . . می کنند . به کره ماه رفتند و یای کوبان ،
با رقص و آواز به هرجانشستند و به خود نازیدند اما
وقتی از آنان در باره دین و آئین و مسلك سؤال شد
جوابی در دست نداشتند .

نابود کنندگان بشریت آنقدر قدرت را قبضه
کرده اند که دیگر مجالی برای کسی به جای نگذاشتند
هر چه هست می بلعند و به مانند روباه به انتظار حیلۀ
دیگری می باشند ، که چه نقشه‌ای بوزنند و دست به چه
عملی بزنند تا خون مردم را در شیشه کنند و به مانند
آب بنوشند .

ارمغان و سوغاتهای گوناگونی به ملت دنیا هدیه
کردند ، اکثر این هدیه گرانبها را پذیرفتند ، اما
فقط و فقط يك مذهب و يك مبداء آن را قبول نکرد و
آن مذهب شیعه اثنی عشری و شرع محمدی بود که
تاکنون چون شیر بر جای باقی مانده و نگذاشته لکه‌ای

بر ساختمان وجودش زده شود .

مگر این ارمغان چه بود که پذیرای طبع همه
شد اما پذیرای شیعه و ملت شیعه نگردد، این
ارمغان ، کمونیسسم ، بهائیت ، وهابیت و . . .
است .

عده ای ضعیف و ناتوان بدون مطالعه قبلی به
زیر این سنگلاخهای نابودی رفتند و چون معبودی
اطاعت آن کردند . امروز این وضع و روزگار شیعه را
غریب کرده است ، امروز روز غریبی و بی کسی شیعه و
قرآن رسیده است .

آیا کسی هست که غربت این مذهب را مبدل به
قرابت کند ؟ !

آری ، یکنفر يك منجی موجود است و آن مهدی
ابن الحسن العسکری ، ولی عصر ، امام زمان (ع) است
برای شناسایی این استوانه اهل بیت (ع) کتابی
تهیه و تنظیم شده است که بالغ بر ۲۰۰۰ صفحه

می باشد، جلد اول و دوم و سوم و چهارم آن چاپ
و منتشر گردیده و این پنجمین جلد آن است که شامل
بريك بخش است :

مهدی (ع) و معجزات

استثناء این کتاب فقط محتوی و دربردارنده

يك بخش می باشد .

انتظار دارم که جوانان عزیز هر چه بیشتر به

اسلام و شیعه نزدیک شوند و خود را با این مکتب

آشنا تر معرفی کنند تا اینکه سرانجامی خیر و عاقبتی

روشن داشته باشند و بتوانند اکنون با ایمانی راسخ و

علمی وافر در برابر این عفریتهای بلا ایستادگی کنند

و نگذرانند مرز حقیقت را بشکنند و هر چه هست و نیست

غارت نمایند .

مهدی «ع»

ومعجزات

د پېماچه

این بخش و این قسمت مبنی بر معجزات ولیّ
عصر، حضرت مهدی (ع) می باشد، که خوانندگان
عزیز حتما استفادہ ای خواهند برد .

اما دانسته باشید که معجزه خود کار خارق
العاده ای است که از دست ما انسانهای آخر
الزمان آلوده به گناه بر نمی آید، بلکه دست مردان
خدا که دارای روح ملکوتی و صفات الهی
هستند، بر می آید و بس

اکنون به معجزات حضرت مهدی (ع) توجه کنید
تا انشاء الله فیضی برده باشید .

مهدی (ع) و معجزات

با فرا رسیدن انجام رسالت هر مرد خدا و رسول
و مرسل آیت و نشانه ای آورده شده و به جهانیان
نشان داده شده است تا اتمام حجت بر وجود وی
نمایند و او را پیشوای خود از طرف ایزد متّان بدانند
با آمدن نوح پیامبر، مردم از علوم غیبی و از اخبار
آینده آگهی یافتند و بدین ترتیب رسالت خود را بر
آنان عرضه داشت و مردم نیز قبول کردند .
با رسیدن موسی پیامبر، مردم از اژدها شدن
عصای وی آگهی یافتند و عملاً مشاهده نمودند و بدین
ترتیب رسالت خود را بر آنان عرضه داشت و عده ای
به وی گرویدند و ایمان آوردند .
با آهنگ آمدن عیسی پیامبر، مردم از سخن گفتن

وی در مهد و گهواره، و مرده را زنده کردن آگهی یافتند، و بدین ترتیب رسالت خود را بر آنان عرضه نمود و مردم به وی ایمان آوردند و به دستورات وارده عمل کردند.

با در آمدن ابراهیم پیامبر، مردم از رفتن وی در آتش و به سلامت بیرون آمدن، آگهی و مشاهده عینی کردند و بدین ترتیب رسالت خود را بر همگان عرضه داشت و عده ای ایمان آوردند و او را پیشوای الهی خواندند.

اما با رسیدن آخرین مائده آسمانی حضرت محمد خاتم الانبیاء (ص) مردم از اوان تولد، تا زوال عمر معجزات فراوانی مشاهده کردند و بدین ترتیب رسالت خود را بر همگان عرضه داشت و همه آن را با دل و جان پذیرفتند که تاکنون ادامه دارد و خواهد داشت.

و با جانشینی، اوصیاء و خلفاء پیامبر، مردم با

علامات و اشارتی که از آنان دیدند گروه گروه ایمان
آوردند و به دین حنیف اسلام و شیعه اثنی عشری
گرویدند و . . .

اما هنگامی که یازدهمین برج امامت غروب کرد ،
دیگر کسی از دوازدهمین شکوفه ولایت خبری نداشت
امام برای اثبات وجود خود بر مردم در همان وقت
معجزاتی از خود نشان دادند تا اینکه اوایل رسالت
خود را انجام داده باشند و مردم را استوارنگه داشته
باشند . اکنون به معجزاتی چند توجه کنید :

* * *

مهدی (ع) و نجات مردی از کشتن

ابراهیم بن محمد بن فارس نیشابوری نقل میکند
چون عمرو بن عوف برای کشتن من مصمم شد و اراده
چنین کار را کرد و من می دانستم که این کار را انجام
می دهد، زیرا او مردی بود که بی اندازه از مذهب
شیعه متنفر و ناراحت بود و همیشه اشتیاق به کشتن
شیعیان را داشت .

این بود که با اهل بیت و دوستان خدا حافظی
کردم و به طرف خانه ابی محمد (ع) روانه شدم تا از
وی خدا حافظی کنم و سپس پای به فرار گزارم .
هنگامی که به خانه حضرت امام حسن عسکری (ع)
رسیدم و وارد خانه شدم . حضرت امام عسکری (ع) را
دیدم که پسر بچه ای را در نزد خود نشانده است ،

رخسار او نورانی و روشن به مانند ماه شب چهارده بود، چشم از نور جمالش خیره می شد، آن قدر این نورانیت بچه در قاموس وجودم رخنه کرد که دیگر از ترس و رعب قبلی که داشتم فراموش شدم.

در این میان، پسر بچه به من رو کرد و گفت:

ای ابراهیم هرگز فرار نکن، خداوند تو را از شرنگه خواهد داشت.

حیرت و شگفتی من بیشتر و بیشتر شد و تا آنجا رسید که دیگر صبرم به آخر رسید، به حضرت عسکری (ع) رو کردم و گفتم یا بن رسول الله، جانم فدای شما این پسر کیست؟! که از اخبار غیبی خبر می دهد؟!!

حضرت امام حسن عسکری (ع) فرمودند: ایسن فرزند و خلیفه پس از من، بر دنیا خواهد بود اوست که غیبتی طولانی و دوستدار فراوانی دارد، هنگامی که قیام می کند و از پس پرده نهان بیرون می آید دنیا را پر از عدل و داد می کند، چنانچه پر از ظلم و ستم

شده باشد .

از حضرت (ع) پرسیدم : نام و کنیه او چیست؟ !
حضرت فرمودند : نام او و کنیه او ، هم نام و
هم کنیه رسول الله ، حضرت محمد ، خاتم الانبیا (ص)
می باشد .

ای ابراهیم هر چه را امروز دیدی و پرسیدی و
شنیدی برای کسی نقل نکن (تا خداوند از تو راضی
باشد) .

ابراهیم گوید : من بر پدران و خودش صلوات
فرستادم و از منزل با حالت عجیبی خارج شدم ، اما
خیالی راحت و دلی آسوده داشتم ، که دیگر کسی
به من کاری نخواهد داشت چون از خود حضرت
مهدی (ع) شنیدم که فرمود : برو و ناراحت مباش ، کسی
تو را نمی کشد .

در همین اثنا بود که ناگهان علی بن فارس به
من بشارت داد : معتمد عباسی برادش را که اباحد

نام داشت به قصد کشتن عمرو بن عوف فرستاده است
من از این خبر خیلی خوشحال و شادمان شدم
سپس خبر رسید که ابا احمد او را دستگیر کرده و در
همان وقت بدنش را قطعه قطعه نموده و تمام شد (۱)
این است قدرت امامت و رهبریت مهدی (ع) این
است قدرت ولایت و جانشینی مهدی (ع) و این است
رحمت الهی که خبر دهنده از علوم غیبی و اخبار
آینده زمان ، این را در تاریخ ، بت شکن زمان است
بت پرستان بت تراشان و بت نوازان ، همه و همه باید
با ظهورش بمیرند و از بین بروند و در بند بدبختی
و قید اسارت روند و سپس به جهنم آخرین و ابدی
روانه گردند و در همان جا مکان سازند ، این است
سرانجام بت خواهان .

(۱) چهارده معصوم ج ۱۲-۱۴ ص ۴۶-۴۷

مهدی (ع) و محمد بن مهزیار

محمد بن مهزیار نقل می‌کند : هنگامی که چراغ امام حسن عسکری (ع) خاموش شد از رهبر و پیشوای خود خبری نداشتم و بی اطلاع مانده بودم ، نیز مقداری پول در نزد پدرم جمع شده بود که می‌بایست به امام زمان خود بدهیم ، لذا خیلی ناراحت و افسرده بودم ، پدرم ابراهیم اموال را به کشتی بار کرد و من به عنوان بدرقه وی سوار کشتی شدم ، از قضا تسبب شدیدی پدرم را دربرگرفت و او را شدیداً تهدید می‌کرد ، پدرم دانست که مرگ به سراغش آمده است لذا به من گفت : مرا به خانه بازگردان ، و بدان که این اموال را هرگز در راه حرام خرج منما ، و چنانچه وصیت دیگر کرد و پس از دو روز دیگر دنیا را وداع

گفت .

من با خود گفتم : تاکنون پدر به من چنین وصیتی
نکرده بود و می دانم که من چنین کاری انجام نمی دهم
پس بهتر است به عراق روم و در کنار شط خانه ای
اجاره کنم و کسی را از این موضوع هم خبر ندهم تا
ببینم که امام چه کسی خواهد بود ، اگر موقعیت امام و
رهبر جدید با حضرت عسکری (ع) مساوی و برابر بود ،
پولها را به وی میسپرم و گرنه به مصارف شخصی خودم
می رسانم .

با همین اندیشه به طرف عراق روانه شدم و در
کنار شط خانه ای اجاره کردم و در همانجا مسکن نمودم
چند روز از این موضوع گذشت ، روزی نامه رسانی
نامه ای را به من تسلیم کرد ، هنگامی که در نامه را باز
کردم در آن شیء عجیبی را مشاهده نمودم .

نوشته شده بود : ای محمد این مقدار وجه که
در نزد توست ، و این پیش آمد نیز برایت رخ داده

است و ضمناً به موضوعی اشاره کرده بود که من از آن بی‌خبر بودم، خلاصه امانت را به رسول نامه سپردم و پس از آن دیگر کسی به سراغ من نیامد، من از این موضوع خیلی ناراحت شدم و با خود گفتم: عجب شهری است که کسی احوال دیگری را نمی‌پرسد و... پس از چند روز توقیعی به نام من صادر گردید که ماترا به مقام پدرت برقرار ساختیم و برای بزرگواری این نعمت از خداوند تبارک و تعالی قدر دانی و شکرگذاری کن (۱) شکرگزاری در برابر خالق و بوجود آورنده زمین و آسمان و کرات و اقمار و سیارات و کهکشان و نجوم و کواکب و ...

این شکرگذاری و قدر دانی از این همه نعمتها ارزش دارد و هر انسان فهمیده و خداپرست همیشه فعلی الدوام این کار را هر صبح و ظهر و شب که سر سفره نعمت نشسته انجام می‌دهد و خداوند را به

(۱) ارشاد شیخ مفید ص ۶۸۱-۶۸۲

پاکی و درستی یاد می‌کند و خود را بنده ضعیف و
رنجور درگاهش می‌خواند .

* * *

مهدی (ع) و خبر نابودی حجّاج

حسین بن علی بن بابویه نقل می‌کند گروهی از
مردم شهر قم در سال ۳۲۹ هجری، همان سالی که
قرامطه علیه حجّاج بیت الله الحرام طغیان کرده بودند
گفتند : پدرت علی بن بابویه که پیشوای علمای قم بود
نامه ای به شیخ ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی
قدس الله روحه، سومین نائب خاص امام زمان (ع)
نوشت و در آن متذکر شد که نامه را به پیشگاه
ولی عصر (ع) تقدیم دارد و از حضرت مهدی (ع) برای
سفر به بیت الله الحرام کسب اجازه نماید و سپس جواب
را عنایت کند .

متن پاسخ نامه چنین بود: در این سال به مکه مرو.
پدرت نامه ای دیگر نوشت و در آن مرقوم داشت
که حج من نذر واجب است. آیا جایز است خود داری
نمایم؟

جواب آمد: اگر ناگزیر به رفتن هستی با کاروان
آخری و آخرین دسته حرکت کن.
چون پدرت با آخرین کاروان حرکت کرد سالم
ماند، اما دیگر کاروانها که پیش از آن رفته بودند،
همگی تلف و کشته شدند (۱)

این شاهد عینی بیان کننده وجود نازنین مهدی
علیه السلام در دوره اول و در دوره دوم، دوره آخر
الزمان است، در این دوره باید کارها را سر و سامان
دهید و به انتظارش به کنجاوی و فعالیت بشتابید
تا هر چه زودتر این سفره گسترده گیتی که پر از
جنایت شده و هر نقطه اش داد از ظلم و تجاوز و

(۱) بحار الانوار، مهدی موعود ج ۲ ص ۵۹۴-۵۹۶

تعدی میزند شسته و پرداخته شود تا رنگ روزگار بر
هیچ چیز و هیچ شیئی دیگر دیده نگردد .

* * *

مهدی (ع) و حیوانات

علی بن مهزیار نقل می کند : من از جمله
خدمتگزاران به ساحت مقدس حضرت مهدی (ع) بودم
هر روز وی را از سرداب غیبت بیرون آورده و بسه
خدمت پدرش می بردم و پس از دیدن همدیگر دوباره
وی را به سرجایش برمی گردانم .

روزی طبق معمول ، هنگامی که آن حضرت را از
سرداب بیرون آوردم و به نزد پدر ارجمندش بردم
حضرت امام عسکری (ع) وی را به دامن گذاشت و به
لغتی که بنده با آن آشنا نبودم سخن گفت ، وی
نیز جواب پدر را با همان لغت داد ، و . . .

سپس حضرت امام عسکری (ع) فرمودند : این را
به سرجایش برگردان .

من نیز وی را به سرداب بردم و برگشتم .

ناگهان عده ای از خواص معتمد عباسی
بر حضرت امام عسکری (ع) وارد شدند و گفتند : خلیفه
وقت ، سلام رسانده و عرضه داشته است که : خداوند
به شما فرزندی عطا نموده است و اکنون این فرزند
بزرگ شده و به حد کمال رسیده است .

چرا ما را از این موضوع خبر ندادید؟! تا
اینکه ما نیز به مانند شما و دیگران خوشحال شویم؟!
اما اشکالی ندارد ، حال آن فرزندان را به نزد
ما بفرستید تا ما از ملاقات وی خوشبخت و شادمان
شویم .

علی بن مهزیار گوید : من با شنیدن این سخنان
خیلی مضطرب و ناراحت شدم .

اما حضرت امام حسن عسکری (ع) بدون هیچ

ترس و رعبی به من فرمود : فرزندم ، حجت خدا را به
نزد خلیفه ببر، من از رفتن و آوردن حضرت مهدی (ع)
تأمل کردم چون می دانستم که معتمد قصد کشتن وی
را دارد .

حضرت امام عسکری (ع) به من تبسمی کرد و فرمود:
علی بن مهزیار ناراحت مباش ، وی را به نزد خلیفه
ببر و سپس بازگرد .

من داخل سرداب شدم ، اما این بار هیبت
امام سرتاپای وجودم را گرفتم ، صورتی نورانی چون
خورشید داشت و خال سیاهی که در طرف راست
صورت بود به مانند ستاره تابان می درخشید ، خلاصه
تا آن روز حضرت را بدین وضع ندیده بودم .

وی را به دوش گرفتم و به نزد خلیفه بردم ، در
اثنای راه مردم برای دیدنش ازدحام کرده بودند و
راه را بند آورده بودند ، اما معتمدان خلیفه مردم
را از اطراف دور می کردند تا اینکه مرا به دارالاماره

رساندند .

هنگامی که وارد مجلس معتمد عباسی شدیم و چشم معتمد و سایر حاضرین به نور جمال وی افتاد رنگها پرید ، صورت ها زرد و پژمرده شد حس و حواس از همه چون برق کشیده شد و زبانها بند آمد و دیگر کسی قدرت سخن گفتن را نداشت و

همان طوری که روی پا ایستاده بودم و حضرت را به دوش داشتم ، وزیر معتمد بپاخواست و با خلیفه به مشورت پرداخت ، این مشورت توطئه و نقشه کشتن را در برداشت .

در همین وقت ناگهان خلیفه دستور داد :
شمشیر داران ، شمشیرها را از غلاف درآورده و این طفل را بکشند . اما هر يك از جلادها نتوانستند شمشیرها را از غلاف بیرون کنند .

وزیر گفت : این یکی از سحرهای بنی هاشم است که مانع بیرون آمدن شمشیر از غلاف را شده است اما

هرگز برای ما مهم نیست، شمشیرهای خزانه را
بیاورید و با آنها گردنش را بزنید، ولی باز هرچه
کردند آنها نیز از غلاف بیرون نیامد که نیامد .

خلیفه با حالت عصبانیت دستور داد : چند
شیر درنده از باغ وحش قصر بیاورند .

شیربانان، سه شیر درنده و قوی را حاضر کردند
و گفتند : این شیرها در اختیار شماست .

خلیفه به من (علی بن مهزیار) دستور داد : این
بچه را جلو شیرهای درنده ببند از و کناری بایست .
من به فکر رفتم و گفتم اگر بند از بند تنم جدا کنند
هرگز چنین کاری انجام نمی دهم و نخواهم داد ناگاه
حضرت سر مبارکش را به نزدیک گوشم آورد و فرمود :
نتوس ، مرا جلوی این شیرها ببند از و هرگز ناراحت
مباش .

به دستور حضرت، بدون تامل وی را با احترام
به سوی شیرها رها کردم و در کناری ایستادم و به

موضوع توجه کردم .

شیرها با يك حالت مؤدب و محترم مهدی (ع) را
با دستهای خود گرفتند و آهسته وی را به زمین
گذازده و به کناری رفتند .

یکی از شیرها با زبانی فصیح به سخن درآمد و
به وحدانیت خداوند و به پیامبری محمد (ص) و به
امامت علی مرتضی و امام حسن مجتبی و شهید کربلا و
سایر ائمه اطهار (ع) شهادت و اعتراف کرد و گفت :
یا بن رسول الله من به نزد شما شکایت و اعتراض
آورده ام ، آیا امکان هست آن را بیان کنم؟! .

حضرت مهدی (ع) فرمودند : بگو .

شیر گفت : من از این دوشیر دیگر پیرتری باشم
هرگاه طعمه و خوراکی برای ما می آورند این دوزود تر
از من غذا را می خورند و من در این میان گرسنه
می مانم .

حضرت مهدی (ع) فرمود : مجازات این دو شیر

آن است که تو جوان شوی و آن دو، پیر گردند .
ناگهان شیر پیر جوان ، ود و شیر جوان پیر
شدند .

حاضرین مجلس با دیدن این معجزات از
حضرت مهدی (ع) همگی تکبیر گفتند و به وی ایمان
آوردند .

معتد عباسی ناراحت و ترسناک شد و بر وی مسلم
شد که اگر بیشتر از این وی در این جا ایست کند
همگی حتی خواص و معتدینش نیز ایمان می آورند، و
در نتیجه تاج و تختش برباد می رود، برای جلوگیری
از این کار گفت: هر چه زود تر او را به نزد پدرش
ببرید .

حضرت مهدی (ع) را به نزد امام حسن عسکری
علیه السلام بردم و داستان را شرح دادم، حضرت
خوشحال و خوشنود شد و سپس فرمود: وی را بسه

سرداب ببر (۱)

آری، این است قدرت امامت و رهبریت حضرت
مهدی (ع) که تا اندرون مجلس معتمد عدّه ای را با
قدرت پیشوائیش از بند اسارت و خرافات نجات داد
و مسلمان کرد.

(۱) پیشوایان دین اسلام ج ۴ ص ۱۱۹ - ۱۲۲

(۳۰)

مهدی (ع) و جمال

غیاث بن اسید نقل می‌کند : روزی در محلی که عثمان عمروی قدس الله روحه حاضر بود ، من نیز حاضر بودم ، محمد گفت : چون مهدی (ع) متولد شد ، نوری از بالای سر مبارکش به سوی آسمان ساطع و نمایان شد ، سپس به سجده رفت و گفت :

« شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ »

خداوند و سایر ملائکه ها به یکتایی خورش شهادت دادند (۱)

نوری که از بالای سر مبارک حضرت مهدی (ع) به طرف آسمان بلند شد ، خود به منزله معجزه ای ، از معجزات وی بود .

(۱) چهارده معصوم ج ۱۲ - ۱۴ ص ۴۸

ای امت محمد (ص) و ای بندگان خدا بدانید :
همانطوریکه خورشید منبع انرژی گرمایی و ۰۰۰ است
و به تمام دنیا می‌تابد و همه از آن استفاده می‌کنند ،
از چرند و پرند و خزنده و رونده و جونده و ۰۰۰ و
از درخت و سبزه و برگ تا به انسان که اشرف مخلوقات
است، همه و همه زندگی و حیاتشان بستگی به نور و
منبع انرژی خورشید دارد، یعنی اگر خورشید
وجود نداشت، هیچ چیزی برپا نبود و انسانی در
دنیا نمی‌بود .

همانطور نیز اگر رهبر و امامی وجود نداشت،
هیچکس در دنیا وجود نداشت و هیچ نظم و ترتیبی
در کار نبود، رهبر و پیشوای الهی از نان و آب برای
کالبد انسان مهمتر و پرازش تر می‌باشد .
قاموس وجود را در مردان تاریخ الهی از معنویت
رهبریت پر است و از هر چیز بیشتر و بیشتر برای انسان
پرازش تر و مهمتر می‌باشد، آنان منتظران راه مهدی
و خدا و آنان تشنه لبان دستورات مهدی می‌باشند /

مهدی (ع) و دستگیری مردم

علی بن محمد نقل می‌کند : روزی از طرف مقام
همایونی حضرت مهدی (ع) امری صادر شد، و در آن
متذکر شده بود که به زیارت مقابر قریش و حائر حسینی
نروید *

پس از چند روز دیگر، روزی باقطنانی را حضرت
علیه السلام طلبیدند و فرمودند : یا بنی فرات و برسیه‌ها
ملاقات کرده و آنان را از زیارت قبور قریش جلوگیری
نما، زیرا خلیفه وقت دستور داده که مأمورینی برای
گرفتن آنانی که در آنجا مشغول به زیارت نسزد
قبور هستند دستگیر نمایند (۱)

(۱) ارشاد شیخ مفید ص ۶۹۱

مهدی (ع) و امامت

ابو الادیان که یکی از چاکران دزگاہ حضرت امام حسن عسکری (ع) بود، نقل می‌کند: روزی بسه حضرت (ع) رسیدم وی را بیمار و مریض دیدم، چون مرا دید نامه‌ای چند نوشت و به من داد و فرمود: این نامه‌ها را به مدائن به فلان و فلان دوستان بده و بدان که پس از پانزده روز دیگر برمی‌گردی، وقتی به شهر وارد می‌شوی، خانه‌ام را عزادار و گریان می‌بینی و بدان که آن وقت من در غسل‌خانه میباشم ابوالادیان می‌گوید به حضرت عرضه داشتم: ای آقا و ای سرور من، هرگاه این واقعه عظیم روی داد، حجت خداوند و راهنمای بشریت چه کسی خواهند بود؟

حضرت (ع) فرمودند : آن کسی که جواب نامه های
مرا از تو بخواهد .

من دوباره عرضه داشتم : توضیح بیشتری دهید
حضرت (ع) فرمودند : شخصی که بر من نماز
گذارد، و . . .

از شهر سامراء بیرون آمدم و روانه مدائن شدم
وقتی به مدائن رسیدم، نامه ها را تحویل داده و
جواب آنها را گرفته و سپس عازم شهر سامراء شدم،
مدت مسافرت من، همانطوری که حضرت فرموده بودند
پانزده روز به طول انجامید، با رسیدن به شهر سامراء
خانه حضرت (ع) را گریان و عزاداری دیدم به غسل گاه
رفتم و جسد مبارکش را نیز مشاهده کردم .

برادر امام حسن عسکری (ع)، جعفر کذاب را بر
در منزل دیدم که مردم در اطراف وی ایستاده اند و
تسلیت عرض می کنند، من نیز به وی تسلیت گفته، در
این میان با خود گفتم : اگر این جانشین امام (ع) بود

اکنون جواب نامه ها را می داد، در همین اثنا عقید
خادم از منزل بیرون آمد و گفت:

ای آقای من، برادر شما را کفن کرده و آماده
است، برخیز و بروی نماز گزار.

جعفر و شیعیان به دنبال او به حالت گریان
و غم زده داخل منزل شدند، تا بروی نماز گذارند
همینکه جعفر جلو رفت که نماز را شروع کند، ناگهان
کودکی گندم گون و مجعد موی، ردای جعفر را کشید و
فرمود: ای عم من، من به نماز خواندن بریدم از تو
سزاوارتر می باشم، جعفر با رنگی پریده به کناری رفت و دیگر
هیچ گونه سخنی نگفت، آن کودک و آن برگزیده خدا بر
بدن پد را رجمندش نماز گذارد و سپس وی را در پهلوی مرقد
مطهرید ریزرگوارش امام علی النقی (ع) به خاک سپرد.
سپس به من (ابوالادیان) خطاب کرد و گفت: ای بصری
جواب نامه ها را بده، من بید رنگ و بدون هیچگونه
معطلی جواب نامه ها را تقدیم حضرت مهدی نمودم (۱)

(۱) نجم الثاقب ص ۱۹۷
(۳۶)

مهدی (ع) و ثروت محمد بن حصین کاتب

محمد بن یوسف شاشی روایت می‌کند: چون از کشور عراق بازگشت نمودم، در شهر مرو مردی نزد ما بود که او را محمد بن کاتب می‌گفتند.

وی اموالی برای امام زمان (ع) جمع‌آوری کرده بود، اما از امام هیچگونه خبری نداشت. از من درباره ایشان سؤال کرد و من در جواب، نشانه‌هایی که از حضرت دیده بودم برایش بازگو کردم.

محمد بن حسین گفت: در نزد من اموالی برای غریم (یکی از القاب امام زمان (ع) است) می‌باشد، به نظر تو آنها را چکار کنم؟!

من گفتم: آنرا به نزد حاجز (جابر بن یزید

و شاء یکی از وکلای امام زمان (ع) در بغداد بیسود
بفرست .

گفت: آیا بالاتر از او کسی دیگر نیز هست ؟
گفتم: شیخ ابوالقاسم، حسین بن روح نوبختی
نیز هست .

این مرد باز برای تأکید مطلب و درست بودن
شخص گفت: اگر در روز قیامت از من درباره این
اموال پرسش کردند، می‌گویم: تو به من گفتی .
من گفتم اشکالی ندارد، مسئولیت آن به گردنم
و ناراحت نباش .

مدتی گذشت و سپس از هم جدا شدیم چند
سال بعد وی را ملاقات کردم .
ناگهان خودش گفت: من همان کسی هستم که
تصمیم رفتن به عراق داشتم و در ضمن اموالی برای
امام زمان (ع) در ذمه من بود، اکنون به تو خبر میدهم
که: دو بیست دینار توسط عابدین بن علی فارسی و

احمد بن علی کلثومی فرستادم و نامه ای نیز مرقوم
داشتم و در آن در همین باره توضیح دادم و متقابلاً
از ایشان التماس دعا کردم .

امام در جواب نامه فرموده بودند : در ذمه تو
هزار دینار است ، اما تود ویست دینار آنرا فرستاده ای
من در باقی آن شك داشتم ، ولی بعداً مطلبی
که حضرت نوشته بودند درست درآمد .

نیز در نامه متذکر شده بودند که اگر خواستی
وجوهات را بپرداز ، به ابوالحسن اسدی مقیم ری
تسلیم ده .

من گفتم : آیا آنچه نوشته شده بود درست
درآمد ؟

گفت : آری ، زیرا من دویست دینار فرستادم و
در مازاد آن شك داشتم ، که خداوند شك مرا بوسیله
حضرت مهدی (ع) برطرف ساخت .

محمد بن یوسف شاشی می گوید :

پس از دو الی سه روز دیگر خبر فوت حاجز
رسید، من به نزد محمد بن حسین رفتم و این خبر
اسفناک را اطلاع دادم، وی خیلی اندوهگین شد،
من به ایشان عرضه داشتم: هرگز ناراحت مباشید،
زیرا خبر فوت وی در توقیع امام (ع) نیز بود، زیرا که
دستور داده بودند، وجه هزار دینار را به ابوالحسن
اسدی تسلیم کن. (۱)

(۱) مهدی موعود، بحار الانوار ج ۱۳ ص ۵۹۶-۵۹۸/۵

مهدی (ع) و اموال زن دینوری

احمد بن روح نقل می‌کند: زنی از دینور پی‌من فرستاد، من نیز به نزد وی رفتم، وقتی او مرادید گفت تو مطمئن‌ترین شخص و متدین‌ترین فرد در نزد من هستی مایلم تا امانتی را در اختیار قرار دهم، به شرط اینکه در رسانیدن آن عجله کنی.

کیسه‌ای به من داد، که در آن مقداری پول نقره وجود داشت و سپس به من گفت: در این کیسه را باز نکن و داخل آن را نگاه مکن، تا آن کسی که باید به او برسانی به تو بگوید محتوی این کیسه چه مقدار است. این گوشواره من است و ارزش آن، ده اشرفی طلا است، و دارای سه مروارید است، حاجتی به خدمت ولی عصر (ع) دارم می‌خواهم قبل از اینکه

حاجتم را بگویم، حضرت آن را برآورده کند .
من از وی درباره حاجتش مسئلت کردم وی گفت
حاجت من آن است که : مادرم در عروسیم ده اشرفی
قرض کرده است، حال نمی دانم که از چه کسی گرفته
و اکنون باید به چه کسی این ده اشرفی را پرداخت ؟
اگر به تو از این امر خبر داده، آنگاه کیسه را به وی
تسلیم ده .

عرضه داشتم : هرآینه جعفر بن محمد (که معروف
به جعفر کذاب است) کیسه را از من خواست چه گویم؟
زن گفت : این خود امتحانی است میان من و
جعفر اگر از درون کیسه خبر داده، آن را به وی بده
و در غیر اینصورت هرگز چنین کاری را انجام ندهی !
مال را برداشته و به طرف بغداد حرکت کردم ،
وقتی به شهر بغداد رسیدم ، بی درنگ به نزد حاجز
بن یزید و شاء رفتم ، بروی وارد شده و سلام کردم .

او پرسید : تو برای چه کاری بدین جا آمده ای !

عرضه داشتم : مقداری پول در اختیار من است و
در صورتی به شما می‌پردازم که از درون آن اطلاع
دهید و بگویید که در این کیسه چه اندازه ثروت وجود
دارد؟

حاجز به من رو کرد و گفت : این مال را به سامراء
ببر . (با خود گفتم : چه کار بزرگی را به عهده گرفتم)
به سامراء رفتم و اول قصد کردم که به نزد جعفر
روم ، ولی از رفتن به نزدش سرباز زدم و گفتم : بهتر
است اول به خانه امام حسن عسکری (ع) مراجعه کنم ،
سپس به نزد جعفر روم .

همینکه به در خانه حضرت (ع) رسیدم : خادمی
از منزل خارج شد و پرسید : تو احمد بن ابی روح هستی
گفتم : آری .

گفت : این نامه را بخوان ، وقتی نامه را خواندم
دیدم که نوشته است : بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
ابن ابی روح : عاتکه دختر دیرانی کیسه‌ای در اختیار

تو گذاشته که خیال میکنی محتوی آن هزار درهم است، ولی چنین نیست، در این کیسه هزاروپنجاه درهم وجود دارد و نیز بدان تو در امانت خیانت نکردی و در بکیسه را باز ننمودی و حتی داخل آن را نیز نگاه نکردی، در ضمن گوشواره ای که زن به تو داده است، خیال می کند ده اشرفی می ارزد و همین طور است، ولی با دو نگین و سه مروارید آن به این قیمت ارزش دارد. گرچه خودش ده اشرفی خریده اما بیش از ده اشرفی از او خریداری می کنند، این گوشواره را به فلان زن که خادم ما است بده، ما به او بخشیدیم. به بغداد برگرد و این کیسه را به نزد حاجز ببر، حاجز مقداری از این کیسه را برای خرج کردن و امرار معاش به تو می دهد، تو آن مقدار را بگیر و به منزل خود ببر، اما ده دیناری که گفته است مادرم برای عروسیم قرض کرده و نمیداند از کیست و به چه کسی بدهد، بدان که خودش می داند که از

کلتوم دختر احمد که زنی ناصبی است گرفته است اما
وی از دادن پول به آن زن ناراحت بود، حال اگر
می‌خواهد می‌تواند این پول را میان مؤمنین تقسیم
نماید. هرگز در باره جعفر فکر نکن هرچه زودتر به
خانه برگرد، زیرا دشمن تو از دنیا رفته و خداوند
تبارک و تعالی زندگی و خانواده او را نصیب تو
گردانیده است.

احمد گوید: به بغداد آمدم، کیسه را به نزد
حاجز بردم، او کیسه را وزن کرد و سپس سی دینار
از آن را به من داد و گفت: این مقدار را برای خرج
منزل به تو می‌دهم، من پول را گرفتم و به همان
جائیکه قبلاً دور از خانواده ام از ترس عمویم زندگی
میکردم بازگشتم. در همین اثنا شخصی به در منزل
آمد و گفت: از خانواده ات پیامی آورده و آن این
است که: عمویت از دنیا رفته است. از این خبر
خوشحال شدم و به خانه بازگشتم چون رسیدم: دیدم

که واقعا عمویم از دنیا رفته است و از او صد هزار
درهم و سه هزار اشرفی به من ارث رسیده است (۱)

(۱) امام حجة ابن الحسن العسکری ص ۹۲-۹۵

مهدی (ع) و خانه خدا

روزی شخصی از اهل مدائن با دوست خود به سفر حج مشرف می‌شوند، وقتی به عرفات می‌روند، قدری برای رفع خستگی در آنجا استراحت می‌کنند.

در همین اثنا مرد جوانی را می‌بینند که لباسهای گرانبهایی به تن دارد و کفشهای زردی به پا کرده، و اصلاً اثری از مسافرت در او نمایان نیست.

در این میان تهیدستی به نزد آن دو مسرد مدائنی می‌رود، آنان او را رد می‌کنند، ناچار به نزد جوان می‌آید و از او استمداد و کمک می‌خواهد.

جوان به زمین دست می‌کند و به او چیزی می‌دهد و سپس از نظرها غایب می‌شود، دو نفر حاجی مدائنی با عجله بطرف پیرمرد تهیدست می‌آیند و میگویند: این جوان به تو چه داد که تو اینقدر او را دعا می‌کنی؟

پیرمرد يك مشت سنگریزه طلا به آنان نشان
 می دهد، وقتی آن را وزن می کنند، می بینند که بیست
 مثقال می باشد، مرد مدائنی به رفیق خود رومی کند و
 می گوید : ای رفیق این شخص امام و مولای ما حضرت
 مهدی (ع) بود، زیرا با اراده او سنگریزه طلا شد .
 آنان برای پیدا کردن حضرت هر چه عرفات را
 می گردند، کسی را نمی بینند، از کسانی که در اطراف
 حضرت (ع) بودند سؤال میکنند : این جوان چه کسی
 بود ؟ آنان در جواب میگویند : او مردی علوی است
 که هر سال پیاده به خانه خدا برای انجام دادن مناسک
 و فرائض، به حج می آید و پس از انجام اعمال دوباره
 برمی گردد . (۱)

آری، رهبر و امام همیشه شناخته شده و مبین در
 میان مردم دنیا است با اینکه هنوز در پس پرده نهان
 است، ولی باز به هر فقیر و مسکین و تهیدستی میرسد

(۱) منتهی الامال ص ۱۲۲۸ - ۱۲۲۹

کمک و یاری می‌کند و هرگز نمی‌گذارد فقیر از دستش
رنجیده شود ، بلکه کاری می‌کند که همیشه او را دعا
کند و از خداوند ظهور وی را بخواهد .

حضرت مهدی

فَلْيَعْمَلْ كُلُّ امْرِئٍ مِنْكُمْ
مَا يَتَّقِبُ بِهِ مِنْ مَحَبَّتِنَا

پس هر یک از شما باید

بوسیله آنچه به دوستی ما نزدیک می‌گردد

عمل کند . بحار انوار . ج ۵۳ . ص ۱۷۶

مهدی (ع) و دستگیری وی

از رشیق که یکی از معتمدان معتضد خلیفه عباسی است، منقول است که گفت: روزی خلیفه من و دو نفر دیگر را برای دستگیری حضرت مهدی (ع) به نزد خود خواست و گفت: هر يك از شما با خود دو اسب بردارید که یکی را سوار شوید و دیگری را يدك قرار دهید و خود را هرچه زودتر به خانه امام حسن عسکری برسانید، چون به در خانه رسیدید، غلام سیاهی را می بینید که در خانه ایستاده است، به او اعتنایی نکنید و فوراً داخل منزل شوید، هر که را در منزل دیدید، سرش را از تن جدا کرده به نزد من بیاورید. رشیق می گوید: اسبها را آماده کرده و به راه افتادیم، وقتی به در خانه حضرت (ع) رسیدیم، در دهلیز خانه، غلام سیاهی را مشاهده کردیم، بندون اینکه به او حرفی بزنیم، بی درنگ وارد خانه شدیم

خانه را پاکیزه و مرتب و منظم مشاهده نمودیم و نیز
پرده ای را که خیلی جالب به نظر می‌رسید، گویاتازه
از زیر دست خیاط بیرون آمده است، آویزان بود،
خلاصه هر چه خانه را تفحص و جستجو کردیم، کسی
را پیدا نکردیم، آخر الامر پرده را که بلند کردیم،
ناگهان حجره بزرگ و زیبایی را مشاهده کردیم که
گویا دریای آبی در میان آن وجود دارد، در انتهای
حجره حصیری بر آبها گسترده شده بود، بر بالای
آن مردی نیکو و با هیبت که مشغول نماز خواندن بود
دیدیم (۱) از این موضوع بینهایت تعجب کردیم

رشیق می‌گوید: احمد بن عبد الله که یکی از
همراهان ما بود پیش رفت تا اینکه از آب عبور نماید
و حضرت مهدی (ع) را دستگیر کند، ما وقتی به آب
رفت، غرق شد و به حدی رسید که به دست و پا زدن
افتاد و نفسش به آخر رسید، و...

(۱) منتهی الامال ص ۱۲۳۰ - ۱۲۳۱

خلاصه ما با هر زحمتی که بود وی را نجات
 داده و از آب پیرون آوردیم ، ساعتی چند وی بیهوش
 بود و چیزی درك نمی کرد . رفیق دیگری ما زد پس دن
 این واقعه بی اندازه ناراحت و عصبانی شد و عزم رفتن
 کرد ، وقتی به درون آب رفت ، غرق شد و به مانند او وی
 را نیز از آب نجات دادیم . هر سه از این حادثه حیران
 و مات زده شدیم . رشیق میگوید روبه آن حضرت (ع)
 کرده و گفتیم : (الْمَعْدِرَةُ إِلَى اللَّهِ وَالْيَكُ) از خداوند
 و شما پوزش میطلبیم ، چون نمی دانستیم که خلیفه ما را به
 کجا و برای چه می فرستد لذا از محضر مبارك شما
 معذرت میخواهیم و از خداوند طلب توبه می کنیم .
 حضرت مهدی (ع) اعتنایی نکرد و با همان حالت
 به نماز خود ادامه دادند . ناچار هر سه دوباره به
 طرف خلیفه برگشتیم و موضوع را برایش نقل کردیم .
 وی گفت : این مطلب را هرگز به کسی نگوئید .
 مانیز تا وقتی که معتضد عباسی زنده بود ، این

موضوع را جرأت نکردیم برای کسی بازگو کنیم .
 نیز مرویست که پس از مدتی دوباره خلیفه لشکری
 فرستاد تا اینکه حضرت (ع) را دوباره دستگیر نمایند .
 هنگامی که لشکرها محل مزبور را احاطه نمودند
 تصمیم گرفتند که ایشان را بگیرند . ناگهان حضرت از
 دیده ها پنهان شد ، لشکر از دیدن این موضوع به
 نزد خلیفه برگشت و گفت : موضوع از این قرار است .
 خلیفه دوباره از شنیدن این موضوع وحشت زده
 و حیران شد و دیگر به سراغ وی نرفت که نرفت (۱)
 بدستور خداوند ، در برابر امام زمان و رهبر
 امت ، همه چیز آسان و سهل است ، زمین و آسمان
 و اقیانوس و دیگران ، همه و همه در برابرش خاضعند
 برای حضرت هیچ مهم نیست چه در روی آب ، چه در
 روی خاک و چه میان آسمان راه رود ، یا نماز بخواند
 و یا عمل دیگری انجام دهد .

(۱) چهارده معصوم ج ۱۲ - ۱۴ ص ۴۹

شاعر در این باره می گوید :
مگر نوح است ، گفتی گشته بحریبکران جایش
بر روی آب سجده و کشتی مصلایش
به کشتی بود نوح ، باز خائف بود از آن طوفان
به روی آب بود ، این نوح و ترنا گشته زان پایش

حضرت مهدی ع.

وَيُبَدِّعُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ الْبَلَاءَ عَنِ
أَهْلِ وَشِيعَتِي

و خدا به سبب من از خاندان و شیعیان بلا را دور میگرداند

بخار آزادی - ج ۵۲ ص ۳۰

مهدی (ع) و امور غیبی

محمد بن احمد نقل می‌کند : روزی از دست
همسایگان خود به نزد امام زمان (ع) شکایت کردم چون
خیلی ما را آزار و اذیت می‌کردند . پس از چند روز
دیگر از امام مهدی (ع) توقیعی صادر شد : بسزوی
خداوند شرّ آنان را از سر شما کوتاه خواهد کرد ، دو
روز دیگر از این ماجرا گذشت ، ناگهان به ما خبر
رسید فلان کسی که همسایه شما بود از دنیا رفت . (۱)
ای مردم آخر الزمان اینقدر به همسایه ها و
برادران مسلمان خود آزار و اذیت نکنید ، ای کسانی که
خود را مؤمن به خدا و قوانین او می‌دانید : حقوق
همسایگان را پایمال نسازید و آنان را ناخوش مسازید .

(۱) نجم الثاقب ص ۲۱۲
(۵۵)

مهدی (ع) و مردم

از ابوالحسن عمری منقول است که گفت: روزی مردی با ایمان و متکی به حق و حقانیت اموالی از مردم گرفت و زن مؤمنه نیز ده اشرفی به وی داد و گفت: این ده اشرفی را نیز به امام زمان (ع) بده .

مرد با ایمان با اموال جمع شده مؤمنین به طرف حضرت (ع) براه افتاد .

وقتی که به نزد حضرت مهدی (ع) شرفیاب شد ، تمام اموال را تقدیم وی نمود .

حضرت تمام اموال را قبول کردند ، اما ده اشرفی آن زن را پس دادند و در زیر نامه اسم خود زن را نوشتند و فرمودند : **« إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ »** (۱)

(۱) سوره مائده آیه ۲۷

بد رستیکه خداوند از پرهیزکاران و متقیان قبول میکند
اعمالی را که در دنیا بجا آورده اند . (۱)

منظور و مقصود حضرت آن بوده که ای زن، تو
شخص با ایمان و پرهیزکاری نیستی، بنابراین بنده
هرگز نمی‌توانم این ده اشرفی را از تو قبول کنم و چشم
از گناهان و جنایات تو بپوشم .

هرگز امام و رهبر يك جامعه انسانی، وهدايت
کننده بشر به طرف دنیای نور و شهر روشنایی، روح
خود را مهیا و آماده آن نمی‌کند که پول و ثروت از
دست هرکس که شد بگیرد و در خزانه مسلمین بریزد،
این عمل در نزد امام کاری ناشایست و دور از حقیقت
اسلام است .

به مردم مسلمان می‌خواهد این را بگوید که ای
مردم اگر چه شما خمیس و زکات و سهم امام می‌برد ازید
اما اگر کارهایی برخلاف دیگری انجام دادید بدانید
که نه پول و نه خود شما در نزد درگاه این حکومت قابل

(۱) چهارده معصوم ج ۱۲-۱۴ ص ۵۲-۵۳

قبول خواهد بود، زیرا هنگامی که شما یکی از سلولهای بدن را به درد رمی آید تمام سلولهای بدن به ناراحتی رمی آیند و همیشه در عذاب هستند و این باعث میشود که اگر دندان درد داشته باشید، شب تا به صبح بیدار بمانید و از شدت درد ناراحتی بکشید، دندان درد، به خواب ربطی ندارد، چرا؟ چون وقتی يك قسمت بدن ناراحت شد تمام قسمتهای دیگر اجباراً ناراحتی آنان سلب می شود و باید دریای این سلول بسوزند.

همین مثال شما را روشن می کند که: اگر شخص خرابکاری در میان يك ملت وجود داشته باشد، نه خودش سود و نه ثروت و خانه و ماشین و زن و فرزندش.

پس نتیجه کلی که میگیرم آن است که ای مسلمانان جهان خود را آنچنان آماده ظهور کنید که مهدی (ع) از همه نظر شما را بپذیرد و از باب مسالمت آمیز با شما رفتار نماید.

مهدی (ع) و رهبری

از حسین بن عیسی عریض منقول است: هنگامیکه حضرت ابو محمد، امام عسکری (ع) دنیا را وداع نمودند مردی از مصریها، با خود مقداری پول برای امام زمان آورده بود، هنگامیکه وارد مکه شد و از جانشینی حضرت امام حسن عسکری (ع) مسئلت نمود.

عده ای به وی گفتند که حضرت (ع) وقتی دنیا را وداع کرد، کسی را به جانشینی پس از خود معرفی نکرد و لذا خبری از امام وقت نداریم. عده ای دیگر گفتند: جانشین امام (ع) جعفر می باشد، و دست سوم گفتند: وصی و جانشین و رهبر پس از حضرت عسکری ولی عصر، حضرت مهدی (ع) می باشد.

مرد مصری در این میان به شك افتاد که کدامیک درست و کدامیک غلط سخن میگویند، برای رفع اختلاف و روشن شدن مطلب ناگزیر شخصی بنام ابوطالب را به

سامراء فرستاد تا حقیقت و درستی امر مکشوف گردد .
 ابوطالب با نامه ای به سامراء حرکت کرد و هنگامی
 که بدانجا رسید بی درنگ به نزد جعفر رفت و از او در
 باره امامت و رهبر پریش نمود ، و گفت اگر تو جانشین
 امام هستی ، برای اثبات علامتی نمایان کن .
 جعفر به ابوطالب گفت : هم اکنون برهان مسلمی
 برای امامت خود ندارم ، ابوطالب از سخن جعفر
 ناامید شد و ناچار از جا برخاست و به نزد يك در ب منزل
 حضرت آمد و نامه را به یکی از سفرای وی تسلیم داد .
 در همین موقع توقیعی از حضرت مهدی (ع) صادر
 شد که ای ابوطالب خدا ترا در مرگ پدرت پیاداش
 دهد او در گذشت و وصیت کرد که آنچه در نزد توست
 به شخص امینی بپرداز ، تا او هرگونه که صلاح میدانند
 آن را به مصرف برساند . ابوطالب میگوید : واقعاً آنچه
 حق بوده است ، بنده پاسخ داده ام و این سخن
 طبق توقیع حضرت مهدی (ع) می باشد . (۱)

(۱) ارشاد شیخ مفید ص ۶۸۹ - ۶۹۰

سهدى (ع) و محمد بن يوسف شاشى

از محمد بن يوسف شاشى منقول است : روزى ناسورى (رگ شكافته اىست كه در داخل آن خون فاسد شده باشد) در دست من پديد ار شد به اطباء و دكترهاى زيادى نشان دادم و خرج فراوانى كردم ولى هيچ تاثيرى نبخشيد .

ناچار نامه اى به حضور حضرت سهدى (ع) نوشتم و از ايشان تقاضاى شفاى اين ناسوره را كردم . حضرت سهدى (ع) در جواب نامه مرقوم فرموده بودند : « **الْبِسْكَ اللَّهُ الْعَافِيَةَ وَجَعَلَكَ مَعَنَا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ** » خداوند به تو سلامتى دهد و در دنيا و آخرت با ما قرارت دهد .

وى مى گويد : هنوز يك هفته از نامه حضرت (ع)

نگذشته بود که بهبودی یافتم و جای آن به مانند کف دستهایم صاف شد .

دکتری قبل از این واقعه خواستم و ناسور را نشان دادم .

دکتر گفت: این ناسور هرگز خوب شدن نیست و تاکنون نیز دوائی برای معالجه آن وجود ندارد، و مسلماً بدان که شفا و سلامتی شما فقط و فقط از جانب خداوند تبارک و تعالی می باشد . (۱)

دکتر دردها، رنجها، ناراحتیها و نابسامانیها منجی بشریت مهدی صاحب زمان (ع) می باشد، امروز شفاى هر دردی و دوائى هر مرضى بدست اوست و فقط اگر خواستاروى هستيد سعى کنيد که زمينه را مهیای وی سازيد، تا اینکه بيايد و دنیا را آباد کند .
ای مردم بخدا سزگند آنقدر جنایات زیاد شده است که دیگر قلبی سلیم و فکری علیم در میان این

(۱) مهدی نعوود، بحار الانوار ج ۱۳ ص ۶۰۲-۶۰۳

زمین خاکی و انسان دویای باقی نمانده است .
به هر جا و به هر مکان نظرمی‌کنی جنایت و
گناهی می‌بینی که به مانند دژخیمان سراز آخور بیرون
کرده و زوزه میکشد و هر دم و لحظه لقمه تازه و لذیذتری
را خواستار است .

ای خدا آن یوسف اسرار کی خواهد رسید
رونقی براهل این بازار کی خواهد رسید
منتشر گشته د روغ و تهمت و بخل و ریا
مرتفع گشته حجاب و حرمت و شرم و حیا
از قران ظلم ، شد پژمرده باغ انبیاء
(۱)
باغبان جنت الانهار کی خواهد رسید

(۱) سید شرف الدین

آخرین سخن

به امید آن روزی می‌نشینیم و انتظار وی را میکشیم
تا اینکه صدای آسمانی به گوش رسد و بگوید : مهدی
منتظران صاحب انس و مکان آمد ، خود را هرچه زودتر
به او برسانید .

ششمین جلد این کتاب شامل بر دو بخش است :

۱- مهدی و غیبت

۲- مهدی و نواب

در پایان از خداوند خواستاریم ، تا ما را از
وساوس شیطانی و هواجس نفسانی دریناه خود
نگهدارد .

تهران : عبدالامیر فولادزاده

تاریخ : ۱۳۵۵ ش / ۱۳۹۶ ق